

## خشوع و تأثیر پذیری

### ایجاد انگیزه :

یکی از درس‌های مهمی که از عاشورا می‌گیریم، درس خشوع و تأثیر پذیری است. اگر انسان از آیات قرآن و کلام الهی و موعظه تأثیر نپذیرد، فقط بشنود اما عمل نکند، این خودش یک نوع گرفتاری و بیماری اخلاقی است، رسول گرامی اسلام به ابوذر غفاری فرمود: اباذر بعد از من دو چیز خیلی زود از میان مردم رخت بر می‌بندد. «**أول شيء يرفع من هذه الأمة**»، اولین چیزی که از میان مردم رخت بر می‌بندد و به ورطه‌ی فراموشی سپرده می‌شود: «**إداء الأمانة و الخشوع**» (۲: امانت داری است. و همین گونه هم شد، امانتی از امیرالمؤمنین بالاتر نبوده؛ «**السلام عليك يا أمين الله في أرضه**» آن گونه با او برخورد شد، و دیگری خشوع و نصیحت پذیری بود، که در میان جامعه کمرنگ شد. شما وقتی نوع بر خورد امام حسین(ع) را در روز عاشورا با دشمن دنبال می‌کنید، مقاتل و تاریخ می‌نویسد آن حضرت تلاش زیادی در موعظه و تبیین مسائل و نصیحت به طرق گوناگون کرد؛ گاهی به معرفی شخص و خودش پرداخت و گفت: من حسینم، فرزند زهرا هستم، جدم کیست، گاهی آنها را به وجدانشان ارجاع داد، فرمود «**ارجعوا الى أنفسكم**» (۱: الارشاد، ج ۲، ص ۹۷؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۵۵؛ مثیر الاحزان، ص ۵۱)؛ به خودتان برگردید. ممکن است هر کسی از طریقی جذب شود، امام حسین(ع) همه‌ی راه‌ها را رفت احتجاج کرد، فرمود «**اباسعيد هنوز زنده است، سهل ساعدی هنوز زنده است، جابر بن عبدالله انصاری هنوز زنده است بروید از آنها سؤال کنید آیا پیغمبر پیشانی و سینه مرا می‌بوسید یا نه؟ می‌فرمود: این حسین، جان من است، نفس من است، سید شباب اهل جنت است. آنها را به وجدانشان ارجاع داد. گاهی قرآن را می‌آورد و می‌فرمود: بین ما و شما این کتاب حاکم باشد، بیاید این آیات را به عنوان حکم قرار بدهیم، ببینیم آیا این آیات ظلم را تأیید می‌کنند یا مشی ما و روش ما را؟ گاهی می‌آمد انتساب خودش را با پیغمبر گرامی اسلام مطرح می‌کرد، و عمامه‌ی پیغمبر را به سر می‌گذاشت، می‌فرمود: شما ببینید این عمامه‌ی پیغمبر است، به عقیده‌ی شما عمامه‌ی پیغمبر پیش من چه می‌کند؟ گاهی شمشیر دست می‌گرفت و می‌فرمود این شمشیر پیغمبر است، این شمشیر پیش من چه می‌کند؟ نوشته‌اند گاهی بر مرکبی سوار می‌شد و استناد به پیغمبر می‌داد. گاهی می‌آمد عاقبت کار را برایشان مطرح می‌کرد و می‌فرمود: اگر شما با من بجنگید از مهلکین خواهید بود، از بین خواهید رفت و آتش در انتظار شماست. برای موعظه از همه‌ی شیوه‌ها و روش‌ها، استفاده کرد؛ اما چرا تأثیر نمی‌پذیرید؟ خود حضرت گاهی می‌فرمود: این شکم‌های شما از حرام پر شده، لذا نصیحت نمی‌پذیرید. می‌فرمود: شما بنده‌ی دنیا هستید به همین دلیل نصیحت نمی‌پذیرید. می‌فرمود: شما مطیع**

شیطانید، که نصیحت نمی‌پذیرید. پیغمبر گرامی اسلام بارها می‌فرمود: مردم! این قلب‌های شما مثل آهن می‌ماند، چگونه گاهی آهن زنگ می‌زند، سمباده‌ی آهن معلوم است یک ضد زنگی است، به هر حال شیء خاصی است که این رنگ و این زنگار را از بین می‌برد. قرآن هم می‌فرماید: «**كَلَّا بَلْ رَانَ عَلٰی قُلُوبِهِمْ**» (۲: مطفین، ۱۴) «رین» به معنای زنگار است - یا رسول الله! اگر این قلب‌ها زنگ می‌زند و زنگار می‌گیرد، چه کنیم که این قلب جلا پیدا کند؟ چون قرآن می‌فرماید: «**یوم با ینفع مال و لا بنون\* إلا من أتى الله بقلب سلیم**» (۱: و شعراء، ۸۸-۸۹)؛ قلب سالم و بی‌زنگار و بدون قساوت باید وارد صحرای محشر شود. پیغمبر خدا فرمود: خداوند به صورت اعمال شما کاری ندارد، به قلوب شما، نیت‌های شما و انگیزه‌های شما کار دارد. یا رسول‌الله! چه کنیم که این قلب‌ها زنگار نگیرد، و این قلب‌ها قساوت نگیرد، فرمود: سه چیز یعنی تلاوت قرآن، موعظه و یاد مرگ زنگار را از قلب‌ها شما می‌برد. لذا خود پیغمبر با آن عظمت و جایگاه گاهی به جبرئیل می‌فرمود: «**عظنی**» مرا موعظه کن. یا رسول‌الله! من شما را موعظه کنم؟ قنبر شاگرد امیرالمؤمنین است، به مراتب پایین‌تر از او است گاهی امیرالمؤمنین به او می‌فرمود: «**عظنی**» - آقا من برای شما چه بگویم؟ می‌فرمود: در شنیدن اثری است که در گفتن و در خواندن نیست. پیغمبر خدا گاهی به عبدالله بن مسعود می‌فرمود: قلب شما ظرف قرآن است، پیغمبر می‌فرمود: بله، اما بخوان، چون در شنیدن اثر زیادی است. (۲: پس یکی از درس‌های مهم عاشورا درس خشوع و تأثیر پذیری است، این که انسان از حوادث پیرامون خودش، از وقایع و اتفاقات و موعظه اثر بپذیرد. لذا معنای خشوع و تأثیر پذیری این است که انسان از آنچه که پیرامون خودش است و از موعظه و آیات قرآن تأثیر بپذیرد.

### ویژگی انسان‌های با تقوا پذیرش موعظه

قرآن مجید می‌فرماید: «**فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله**» (۳: زمر، ۲۲)؛ وای بر آن قلبی که قساوت بگیرد. قلب قسی تأثیر نمی‌پذیرد، اشک ندارد، قلب قسی نگاهش به اطرافش بدبینانه است. عبدالملک مروان به مکه آمده بود و می‌خواست طواف کند، حال نداشت، می‌خواست نماز بخواند حال نداشت، هر چه کرد دید هیچ حالی برای نماز طواف ندارد، دنبال شخصی به نام ابوحازم فرستاد، وقتی آمد به او گفت: من حال گناه و معصیت دارم، اگر حجاج به من بگوید صد نفر دویست نفر آدم کشتم ناراحت نمی‌شوم و برایم عادی است، اما نمی‌دانم چرا برای طواف و نماز حال ندارم، اصلاً از این اعمال خوشم نمی‌آید. گفت: اگر چیزی به تو بگویم ناراحت نمی‌شوی؟ گفت: نه بگو. گفت: عبدالملک، قلب انسان یک سری بیماری‌های دارد - قلب مثل جسم است، گاهی می‌گویند فلان مشکل برای قلب پیدا شد، فلان مشکل برای مغز پیدا شد، فلان قسمت بدن از کار ایستاد، کم کم همه‌ی علائم حیاتی قطع شد و آقا از دنیا رفت - گفت: عبدالملک قلب و روح انسان هم این گونه است. - قرآن یک سری بیماری‌های را برای روح بیان می‌کند، بعضی اوقات می‌گوید

قلب، قساوت می‌گیرد، بعضی اوقات می‌گوید زنگار می‌گیرد، بعضی اوقات می‌گوید: «**ختم الله علی قلوبهم**» (۱: بقره، ۷)؛ قلب مختوم می‌شود، بعضی اوقات می‌گوید قلب قفل می‌خورد، بعضی اوقات می‌گوید «**طبع الله**» (۲: نساء، ۱۵۵)؛ مهر می‌خورد، همین گونه می‌شمارد تا این که می‌گوید بعضی‌ها روحشان می‌میرد و مرده‌ی متحرک می‌شوند. حالا شما دنیا را هم دور بریزید بخواهید ابوجهل را نصیحت کنی زیر بار نمی‌رود. اگر بخواهید شمر را نصیحت کنید زیر بار نمی‌رود. روز تاسوعا شمر به عمر سعد گفت: امروز کار را تمام کن. عصر روز نهم زهیر مقابل شمر آمد و صدا زد: «**شمر انما انت البهیمه**»؛ اصلا تو انسان نیستی، حیف است که اسم انسان بر تو بگذارند، تو یک چهارپایی، تو یک حیوان هستی. شمر گفت: زهیر، تو که در خط امام حسین نبودی، تو عثمانی مذهب بودی، چه شده حالا آمده‌ای از پسر فاطمه دفاع می‌کنی؟ گفت: من قبول دارم، من منکر گذشته‌ام نیستم، اول در خط امام حسین نبودم و نمی‌خواستم بیایم؛ اما در اثر تأثیرپذیری از یک موعظه این جا هستم - همسرش به او گفت: برو پسر فاطمه را تنها نگذار، آمد به پسر فاطمه پیوست و از آن کسانی است که به امام حسین عرض کرد: اگر مرا قطعه قطعه کنند اگر هفتاد مرتبه بمیرم و زنده شوم دست از شما بر نمی‌دارم - شمر، تو یک بهیمه هستی، من قبول دارم در مسیر نبودم، اما برگشتم، تو چرا نصیحت نمی‌پذیری؟ امام حسین فرمود: زهیر! برگرد، فایده ندارد این‌ها قلب‌هایشان مرده و تأثر پذیر نیست. ابوحازم به عبدالملک مروان گفت: می‌دانی چرا حال طواف نداری؟ می‌دانی چرا حال دعا نداری؟ می‌دانی چرا کسالت داری؟ چون قلب تو مرده، تو یک میت متحرکی. امان از آن زمانی که انسان به این جا برسد که از ارتکاب گناه لذت ببرد، خیلی خطرناک است. یک وقت آدم گناه می‌کند بعد از آن ناراحت است - جوانی آمد و گفت: بعضی اوقات نمازم را نمی‌خوانم ولی بعد از آن ناراحتم، از هر صحنه‌ی گناهی که بلند می‌شوم خودم را سرزنش می‌کنم، هر روز که نماز نمی‌خوانم احساس می‌کنم آن روز، روز تاریکی است، همین طور چندین مورد را شمر د. گفتم: همین خوب است، این نقطه‌ی مثبت تو است در همین مورد امیرالمؤمنین فرمود: «**إذا صنع إلیک معروف فانشره**» (۱: مستدرک، ج ۱۶، ص ۳۶۲؛ شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ۱۱۶)؛ نقاط مثبت را بگیری و منتشر کنی. همین که پیش من آمده‌ای و سؤال می‌کنی نکته‌ی مثبت است. گاهی در زندگی انسان همه‌ی روزنه‌ها بسته نمی‌شود، امان از آن زمانی که انسان گناه کند و بعد خوشحال شود و تلخی گناه را احساس نکند. امام سجاد فرمود: «**ایاک و الابتهاج بالذنب فإن الابتهاج به أعظم من رکوبه**» (۲: بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۵۹؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۸) بپرهیز از شادی بر گناه، از توجیه گناه، زیرا خوشحالی بر گناه بدتر از ارتکابش است. امان از آن زمان که انسان شیرینی و حلاوت عبادت را احساس نکند، نماز و دعا برایش سنگین باشد، ارتباط با خدا برایش سنگین باشد. لذا خشوع و تأثیر پذیری از موعظه یکی از ویژگی‌های انسان‌های با تواست. فضیل یک آیه شنید: «**ألم یأن للذین آمنوا أن تخشع قلوبهم لذكر الله**» (۳: ای گنه کارها، وقت آن نرسیده که

دست بردارید و خاشع شوید؟ گفت: خدایا وقتش رسیده، آمد و عوض شد، تغییر کرد. مطعم ابن جبیر به مدینه آمده بود تا اسیر خودش را ببرد، پیغمبر داشت آیات سوره‌ی مبارکه‌ی طور را می‌خواند، همین که آیات را شنید، گفت: یا رسول‌الله، چقدر این‌ها زیباست. عوض شد، آمد مسلمان شد و با اسلام برگشت.

### جریان صفوان و وهب بن عمیر

رسول گرامی اسلام حضرت محمد(ص) به مدینه آمدند، جنگ بدر واقع شد، عده‌ای از مشرکین در این جنگ کشته شدند، مکه عزادار این کشته‌هاست، ابوسفیان در پی انتقام این قضیه است، شخصی به نام «وهب بن عمیر» می‌گوید: وارد مسجدالحرام شدم، دیدم شخصی نشسته و سرش را پایین انداخته و ناراحت و اندوهناک اشعاری را با خودش زمزمه می‌کند، خیلی ناراحت است جلو رفتم، دیدم صفوان بن امیه است، از سران مشرکین. گفتم: صفوان، چه شده؟ خیلی ناراحتی! از این بالاتر که این شخص، یعنی پیغمبر در میان ما زندگی می‌کرد، هیچ جایگاه و پایگاه حکومتی نداشت، از میان ما برخاست، خواستیم او را ترور کنیم اما او به مدینه رفت، آنجا یاور پیدا کرد، حالا بین ما جنگ پیش آمد و ما شکست خوردیم. اگر کسی پیدا می‌شد که پیغمبر را ترور می‌کرد، من حاضر بودم هر اندازه پول و امکانات بخواهد در اختیارش بگذارم. گفت: صفوان، پای حرفت هستی؟ من می‌روم پیامبر را ترور می‌کنم، پسر هم آن‌جا اسیر است او را آزاد می‌کنم. برق در چشم‌های صفوان جهید. گفت: بله من خرج تو را می‌دهم، شمشیر و امکانات هر چه بخواهی به تو می‌دهم، زن و بچه‌ی تو را بهتر از زن و بچه‌ی خودم تأمین می‌کنم. گفت: قرض هم دارم. گفت: قرض‌هایت را هم می‌دهم تو برو این ترور را انجام بده، شمشیر خریداری شد، شمشیر را مسموم کرد و به طرف مدینه آمد. وقتی به مدینه رسید، سؤال کرد: رسول گرامی اسلام کجاست؟ گفتند: با او چه کار داری؟ گفت: پسرم اسیر است می‌خواهم با پیغمبر مذاکره کنم. گفتند: در مسجد است بعد از نماز صبح به مسجد آمد، رسول خدا نشسته بود و اطراف پیغمبر یاران و اصحابش بودند. رسول خدا نگاهی به چشمان وهب بن عمیر کرد و فرمود: از کجا می‌آیی؟ گفت: از مکه. برای چه آمده‌ای؟ گفت فرزندم اسیر است اگر شما اجازه بدهید، فدیة بدهم آزادش کنم. فرمود: این شمشیر را چرا بسته‌ای؟ جا خورد، گفت: مسیری که آمدم خطرناک بود، بالاخره حوادث هست. فرمود: چرا مسمومش کردی؟ چرا زهر آلودش کردی؟ عجب، پیغمبر خدا غیب هم می‌داند، - پیغمبر خدا از حوادثی که در مکان و زمان دیگری اتفاق افتاده اطلاع دارد بلکه، این از ویژگی‌های معصوم است، این از ویژگی‌های رسول خداست - اول خواست انکار کند حضرت فرمود: انکار نکن، تو و صفوان کنار حجر اسماعیل بودید که او قرضت را تقبل کرد، خرج زن و بچه‌ات را تقبل کرد، قرار شد این‌جا بیایی و من را ترور کنی، این طور نیست؟ گفت: بله، یا رسول‌الله، مثل اینکه شما نفر سوم ما بودی، ما دو به دو این گفت‌وگو را کردیم. بلافاصله شمشیر را دور انداخت و دست‌وپای پیامبر را بوسید، شهادتین را گفت و مسلمانان شد. پیغمبر هم گفت پسرش را بیاورید. پسر هم مسلمان شد. این کادرسازی است و این هنر

است. بلافاصله این دو مسلمان به طرف مکه حرکت کردند، صفوان منتظر است آنها خبر ترور پیامبر را برایش بیاورند. آنها وارد مکه شدند، صفوان به آنها گفت: چه شد؟ من تا حالا کلی خرج کردم قرض‌هایت را دادم، خرج زن و بچه‌ات را دادم. گفتند: آقا ما رفتیم مسلمان شدیم. گفت: عجب، من شما را برای کشتن پیغمبر فرستادم، رفتید مرید شدید؟ گفتند: بله، صفوان تو هم اشتباه می‌کنی. او قهر کرد و رابطه‌اش را با آنها قطع کرد، سال‌ها گذشت، وقتی پیغمبر خدا مکه را فتح کرد، همه را بخشید جز ده نفر، فرمود: من این ده نفر را نمی‌بخشم. - البته بعداً هم حوادثی پیش آمد و پیغمبر بسیاری از آنها را هم بخشید. یکی از آنها همین صفوان است. - فرمود: او نقشه‌ی ترور مرا ریخته بود، باید محاکمه شود.

### دقت در انتخاب رفیق

رفیق خوب چقدر خوب است، دوست خوب چقدر اثر دارد. جوان‌ها دوست خوب انتخاب کنید. با هرکسی طرح دوستی نریزید، وهب بن عمیر آمد پیش صفوان گفت: اگر من بروم پیش پیغمبر و واسطه شوم قبول می‌کنی مسلمان شوی؟ نصیحتش کرد، گفت: سال‌ها قبل تو نقشه‌ی ترور پیغمبر را کشیدی، او نیز تو را مهدورالدم اعلام کرد، ولی من می‌روم و واسطه‌ی تو می‌شوم. نزد رسول خدا آمد و گفت: یا رسول‌الله، رفیقم بیاید با شما گفت‌وگو کند؟ فرمود: بیاید. حضرت عمامه‌ی مبارکش را از سر برداشت، فرمود: این را به او بدهید که روی دستانش بگیرد تا مردم با او کاری نداشته باشند؛ چون حکم او اعلام شده بود، ممکن بود قبل از اینکه خدمت پیغمبر برسد، او را ترور کنند و بکشند. عمامه‌ی پیغمبر روی دستش بود که بر پیغمبر وارد شد گفت: یا رسول‌الله، نیامده‌ام مسلمان شوم، آمده‌ام تحقیق کنم. یا رسول‌الله، دو ماه به من فرصت بدهید. فرمود: چهار ماه به تو فرصت می‌دهیم تا تحقیق کنی هر چقدر دلت می‌خواهد برو تحقیق کن. آخر سوره‌ی یوسف آمده: «**قل هذه سبیلی**»؛ پیغمبر، به مردم بگو راه ما راه روشن است، «**أدعوا إلى الله علی بصیرة**» (۱: یوسف، ۱۰۸)؛ دین ابهام ندارد، در دین جهل نیست، دین آشکار است. بیش از ۷۷ مرتبه کلمه‌ی علم در قرآن آمده؛ آغاز وحی با واژه‌ی علم است: «**اقرأ و ربك الأکرم \* الذی علم بالقلم**» (۲: علق ۳-۴)؛ مرحوم شهید ثانی می‌گوید روایات علم آموزی و تحریک بر علم، و ثواب بر علم کمرشکن است، آن قدر زیاد هستند که غیر قابل شمارش هستند. مدتی گذشت تا این که جنگ حنین شروع شد، آن موقع صفوان آمد و مسلمان شد. شما ببینید این شخص تأثیر پذیرفت، او با هفت هشت سال فاصله تأثیر پذیرفت. خوب است قلب انسان تأثیر پذیر باشد.

### علائم انسان‌های خاشع

از پیغمبر خدا سؤال کردند: آقا، علامت قلب خاشع چیست؟ فرمود: «**علامة الخاشع فأربعة**»؛ علامت قلب خاشع و تأثیر پذیر و قلبی که قساوت ندارد چهار چیز است.

## ۱- مراقبت

«مراقبه الله في السرِّ و العلانية»؛ مراقبت بر خداوند دارد؛ یعنی همه جا خدا را ناظر می‌بیند، چه مخفی چه آشکار. این امر باید در زندگی همه ما تحقق پیدا کند. یکی از اساتید ما نقل می‌کرد، می‌گفت: هر وقت خدمت علامه طباطبایی رضوان الله تعالی علیه می‌رسیدیم از ایشان تقاضای نصیحت می‌کردیم، ایشان این آیه را می‌خواند: «ألم يعلم بأن الله يرى» (۱: علق، ۱۴)؛ انسان، خدا تو را می‌بیند. اگر این موضوع در زندگی انسان هر چند کم تحقق داشته باشد به همان میزان خشوع می‌آورد، و به همان میزان آسیب پذیری در مقابل گناه را کاهش می‌دهد. این ویژگی در زندگی افرادی که در کربلا بودند، نبود. سپاهیان ابن زیاد، خدا را ناظر نمی‌دیدند که این گونه با فرزند پیغمبر خدا برخورد کردند. سید بن طاووس می‌گوید هر کس از دور این خیمه‌ها رد می‌شد «لهم دوی کدوی النحل»؛ از آن‌ها مثل کندوی زنبور عسل صدای مناجات می‌آمد، امشب از داخل خیمه‌ها صدای گریه می‌آمد. (۲: بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۴؛ اللهوف، ص ۹۱). چرا امروز عباس را فرستاد تا اجازه بگیرد؟ برای چه امام حسین اجازه گرفت؟ وقتی ابوالفضل آمد، حضرت فرمود: «بنفسی أنت» - برادر، برو سوار شو امشب را از آنها مهلت بگیر، به آنها بگو حسین می‌گوید: «أنی کنت قد أحب الصلاة له و تلاوة كتابه و كثرة الدعاء و الاستغفار» (۳: بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۱)؛ امشب را می‌خواهم برای نماز، دعا و استغفار. حسینی که خود تجسم دعاست، شما دعای عرفه‌ی آن حضرت را ببینید، نمازهای طولانی او را ببینید، وقتی امام سجاد بدن مبارکش را میان قبر می‌گذاشت بعضی‌ها گفتند: یابن رسول الله، این زخم‌هایی که بر بدن پدرت هست، همه این‌ها جدید نیست، بعضی‌ها پیش قدیمی است! بعضی از این زخم‌ها و خراش‌ها، حکایت از جریان‌های قبل از کربلا دارد! فرمود: همین طور است، اینها جای انبان‌هایی است که پدرم به دوش می‌کشید، و به خانه‌ی فقرا، و مستمندان می‌برد. (۱: هزار و یک حکایت اخلاقی، ص ۴۶۹)؛ این شخصیت با این همه تلاش، می‌گوید امشب را اجازه بگیرید تا نماز و دعا بخوانم چه روحیاتی! «مراقبه الله»، اگر خدا را ناظر و حاضر ببینید، ضریب ارتکاب گناه پایین می‌آید، خواه کسی بفهمد یا نفهمد. به خدا قسم، گناه تلخ است، گناه مرارت دارد، گناه افسردگی دارد، ممکن است اکنون این فیلم، سی دی، عکس و این صحنه‌ی گناه برای فرد لذت آنی بیاورد اما همان هم آخرش به بن بست می‌رسد و به این نتیجه می‌رسد که این‌ها راه لذت و راه سرور نیست. امام سجاد می‌فرماید: «أستغفرک ... من کل سرور بغير قربک» (۲: بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۱۵۱؛ منهج النجاح فی ترجمه الفلاح، ص ۴۴)؛ خدایا هر شادی و سرور که در آن قرب تو نباشد من آن را نمی‌خواهم. سرور و شادی‌ای برای من ارزش دارد که تو راضی باشی، لذا فرمود: اولین علامت قلب خاشع مراقبت است که خدا ناظر است.

## ۲- اندیشه در قیامت

پیامبر فرمود: «التفکر لیوم القیامة»؛ اندیشه در قیامت یعنی چه؟ آیا یعنی این که پاهایمان را دراز کنیم و بگوییم منتظر مرگیم و از خانه هم بیرون نرویم؟ خیر، به این معنا نیست. کسی نزد پیغمبر آمد و گفت: یا رسول الله، چه کنم که با شهدا محشور شوم؟ «هل يحشر مع الشهداء أحد؟»؛ آیا می شود کاری کنم که با شهدا محشور شوم؟ «قال نعم من يذكر الموت بين اليوم و الليلة عشرين مرة» (۳: مستدرک، ج ۲، ص ۱۰۴؛ مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲۶۸)؛ فرمود بله، هر کس در شبانه روز بیست مرتبه به یاد مرگ بیفتد با شهدا محشور خواهد شد. یاد مرگی که پیامبر فرمود: «أفضل التفکر ذکر الموت» (۴: أفضل الزهد فی الدنيا ذکر الموت و أفضل العبادة ذکر الموت و أفضل التفکر ذکر الموت فمن أثقله ذکر الموت وجده قبره روضة من رياض الجنة) مستدرک، ج ۲، ص ۱۰۴؛ بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۳۷؛ جامع الاخبار، ص ۱۶۵)؛ بالاترین تفکر است. یاد مرگ یعنی چه؟ یعنی انسان فرایض و واجباتش را خوب انجام بدهد؛ یعنی انسان گناه را کنار بگذارد؛ یعنی انسان در صحنه ای که معصیت پیش می آید با یاد قیامت خودش را کنار بکشد، این معنای یاد مرگ است. اگر شما یاد امتحان بودید آیا شب امتحان می خوابیدید؟ اگر شما یاد کنکور بودید آیا درس نمی خواندید؟ اگر شما فردا آزمون رانندگی داشتید و به یادش بودید آیا تمرین نمی کردید؟ معنای آمادگی و تفکر در قیامت که تمام ائمه ای ما به مناسبت های مختلف نسبت به این قضیه یادآوری می کردند، این است. لذا فرمود: دومین نشانه ای قلب خاشع تفکر است.

### ۳- گفت وگو با خداوند

سومین نشانه ای قلب خاشع «المناجات لله»، گفت وگویی با خدا است. این که انسان در گوشه ای بنشیند و دعاهایی که در مفاتیح است بخواند، اگر هم کسی بخواهد خودش با زبان خودش با خدا صحبت کند این هم یک نوع گفت وگو است. اگر شما یک حادثه را دو بار برای بهترین دوستت تعریف کنی برای بار سوم که بخواهی تعریف کنی می گوید این تکراری است، چند بار این را گفתי. اما خدا می گوید من گریه را دوست دارم، اصرار را دوست دارم.

### ۴- احسان به دیگران

نشانه ای چهارم فرمود: «و رکوب الجمیل» (۲: بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۲۰؛ تحف العقول، ص ۱۲۰)؛ نیکویی کردن. آدمی که خاشع است ضرر او به دیگران نمی رسد، حتی اگر دیگران در حق او بدی کنند او خوبی می کند. و دستور قرآن هم همین است: «و لا تستوی الحسنه و لا السيئه اذفع بالتی هی أحسن» (۳: فصلت، ۳۴)؛ اگر دیگران هم بدی کردند باز هم تو خوبی و احسان کن.

خلاصه قلب خاشع چهار نشانه دارد: مراقبت، تفکر، یاد مرگ و معاد، و احسان به دیگران. یکی از درس‌هایی که از عاشورا می‌گیریم، درس خشوع و تاثیر پذیری است، این که انسان بتواند از موعظه و نصیحت اثر بپذیرد. در اشک چشم در حلاوت عبادت، در تلخی معصیت، این خشوع خودش را نشان می‌دهد. قلب خاشع اشک دارد، قلب خاشع تحت تأثیر موعظه واقع می‌شود، در نماز حضور قلب دارد، قلب خاشع بر او اثر می‌گذارد و موعظه را می‌پذیرد. و در مقابل، قلب قسی هیچ کدام از این تأثیر پذیری‌ها را ندارد.

### گریز و روضه :

حسین جان، نمی‌دانم چه شده؟! همین که نام تو برده می‌شود غم و اندوه به دل می‌نشیند. وقتی این زائرها بین الحرمین می‌آیند همین که نگاهشان به گنبد تو می‌افتد ناله می‌زنند:

سلام بر تو که در زیر تیغ با لب خشک  
برای شیعه فرستاده‌ای پیام

ابا عبدالله ع فرمود: ای شیعیان هر وقت آب خنک می‌نوشید، بگوئید: حسین. (سوغنامه آل محمد، ص ۳۹۹) هر وقت مصیبت می‌بیند، بگوئید: حسین. هر وقت اولاد از دست دادید، پدر از دست دادید، مصیبت دیدید، همه جا بگوئید: حسین، حسین.

سلام بر تو که در زیر تیغ با لب خشک  
برای شیعه فرستاده‌ای پیام

سلام بر تو و زینب که آن دم گفت  
بیا گلوی تو بوسم به جای امام

انسان هر وقت وارد حرم حسین می‌شود، وقتی وارد گودال قتلگاه می‌شود. [کربلا رفته‌ها می‌دانند هر مصیبتی آن جاست] اول یاد این مصیبت می‌افتد، یاد این شعر:

گلی گم کرده‌ام می‌جویم او را  
به هر گل می‌رسم می‌بویم او را

زینب در قتلگاه کاری کرد که به خدا قسم دیدم دوست و دشمن گریه می‌کند؛ فَأَبَكْتُ كُلَّ عَدُوٍّ وَ صَدِيقٍ. اول رو به خدا کرد:

اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقَلِيلَ مِنَ الْقُرْبَانِ؛ خدایا این قربانی را از ما قبول کن.

بعد رو به مدینه کرد، گفت: یا مُحَمَّدَاهُ! صَلَّى عَلَيْكَ مَلِيكُ السَّمَاءِ، هَذَا الْحُسَيْنُ بِالْعَرَاءِ مَرْمَلٌ بِالدَّمَاءِ مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ وَ بَنَاتُكَ فَأَبَكْتُ كُلَّ عَدُوٍّ وَ صَدِيقٍ (بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۹؛ اللهوف، ص ۱۳۰؛ مشیرالاحزان، ص ۸۴).

این کشته‌ی فتاده به هامون حسین توست  
این صید دست و پا زده در خون حسین توست



بعد رو به فاطمه کرد. فاطمه جان، حسین را از قفا سر بریدند.

بعد رو به اصحاب کرد، فرمود: ای اصحاب حسین، ای اکبر، ای قاسم، ای حبیب، بلند شوید ببینید آقایان قطعه، قطعه، شده است. سپس نشست شروع کرد به مرثیه خواندن: حسین جان، هم داغ دیدی و هم جان دادی! حسین جان، با لب تشنه سبر از تنت جدا کردند! (منتهی الامال، ص ۵۵۶ و ۵۵۵؛ قصه کربلا، ص ۴۱۳)